



زنان آزاد
درپوش «امام رضا (ع)
از اردتشان به حضرت در

دلدادگی از پشت دیوار

زن یک بار دیگر به پشت سرش نگاه می کند. غروب آخرین روز آزادی را با حسرت نگاه می کند. در دلش غوغایی است. تکلیف بچه هایش چه می شود؟! نگاهش هنوز به آن بیرون است که درهای بزرگ زندان به هم می خورند و با صدایی مهیب، تله دلش را خالی می کنند. با خودش می گوید: اینجا حتما آخر دنیاست. امیدی به آدم های آن بیرون ندارد. درهای آهنی بند که بسته می شوند، تمام امیدهای او هم ناامید می شود. صدایی از درون با همان تندی و سختی درهای آهنی زندان به او می گوید: هیچ راهی جز ماندن و تحمل رنج بند نداری. مگر می شود کسانی پیدا شوند که میلیون ها بدهی تو را بدهند؟! قصه قصه یک تصویر است که در عمق ناامیدی به فریاد خیلی ها رسیده است، تصویری آشنا که اشک ها، ناامیدی ها و توسل های زیادی را به خود دیده و حالا خاطره ای برای خیلی ها شده است، عکسی از یک بارگاه که با وجود کیلومترها راه، بوی غریبی آشنا در خود دارد.



لیلا جان قریان

امیدی به آزادی نداشتم

او هم از زنایی است که به همت خدام رضوی بدهی هایش پرداخت شده است. برات آزادی خود را سال هاست که از امام رضا^(ع) طلب کرده است. معصومه خانم دقیقاً روز دوم فروردین سال ۱۳۹۷ به دلیل بدهی روانه زندان می شود و از آنجایی که پشت و پناهی نداشته و سال ها قبل همسرش را از دست داده بوده، امیدی به آزادی نداشته است. او بعد از فوت همسرش برای تأمین هزینه های عمل جراحی پسرش مجبور به قرض گرفتن پول هایی با سود بالا می شود که دیگر توان بازپرداخت آن را ندارد. «بچه ام تومور مخچه داشت. به خاطر هزینه های عمل پسر، پول قرض گرفتیم ولی دیگر نتوانستیم پرداخت کنم و زندان افتادم. امیدی به آزادی نداشتم. میلیاردی بدهی داشتم و حتی یک درصد هم فکر نمی کردم کسی کمک کند.»

این پوستر زیارتگاه من بود

او زیر بار میلیاردها بدهی می رود که از اول هم شاید می دانسته است توان پرداخت آن را ندارد اما مادر است و تحمل رنج فرزند را ندارد. به قیمت رنج خود هم که شده است، آنچه در توان دارد انجام می دهد و راهی بندگی می شود. «هر وقت برای نماز می رفتم دلم می شکست که هیچ روزنه امیدی در زندگی نداشتم. چندین طلبکار داشتم که به این راحتی ها رضایت نمی دادند. تنها نقطه امیدم امام رضا^(ع) بود. برای ما مشهدی ها آقا همه چیز است. هر وقت نمازخانه می رفتم، فقط سجده می کردم و از خدا می خواستم که به واسطه امام کمک کند. صحن و بارگاه امام رضا^(ع) در بند ما به یک پوستر خلاصه شده بود که صحن

وسایل را برداشتند و رفتند

زهر خانم بعد از چهار سال در بند بودن، سه روز است طعم آزادی را چشیده است. ماجرای او به صندوق قرض الحسنه ای خانگی برمی گردد که وام های کم بهره به مردم می داد که گره چپیزی تازه عروس ها را باز کند. این گره باز کردن او را گرفتار بدهی می کند. «چون مردم منطقه محل زندگی ام ضعیف بودند و توانایی تأمین جهیزیه و این گونه مخارج را نداشتند، وام های خانگی جمع می کردم. از شرکت ها لوازم خانگی قسطی می گرفتم و خودم به آن ها چک می دادم. از طرف دیگر این وسایل را به صورت اقساطی به خانواده های کم درآمد می دادم. در این میان، برخی خانواده ها که وسایل را برداشتند و رفتند و اقساط را پرداخت نکردند. دستم به جایی بند نبود و بدهی بالا آوردم.»

چهار سال برای بدهی ۳۰۰ میلیونی

نیت خیر اما بدون حساب و کتاب کار دست او می دهد و سفته ها که می ماند، طلبکار حکم جلب زهر خانم را می گیرد. سال ۹۷ مادری با چند فرزند با حدود ۳۰۰ میلیون بدهی راهی زندان می شود. «حدود ۳۰۰ میلیون بدهی و سفته داشتم که حکم جلب من را گرفتند و به زندان افتادم. مانده بودم و پولی نداشتم. طلبکاران هیچ مهلتی به من ندادند و سریع حکم جلبم را گرفتند. چهار سال برای ۳۰۰ میلیون بدهی زندان بودم. در این مدت، به دلیل تأخیر، این مبلغ به حدود ۶۰۰ میلیون رسیده بود.»

فرش های زیر پایم را فروختم

از سال ۹۷ تا همین چند روز پیش در بند بوده است. برای آزادی هر چه دارد از قبیل خانه، ماشین و حتی فرش زیر پایش را می فروشد اما پولش کفاف آن بدهی را نمی دهد. «هر چه داشتم حتی فرش های زیر پایم را فروختم که بدهی ام را بدهم اما جور نشد. خانه ای نداشتم و این چهار سال بچه هایم در خانه خواهر شوهرم زندگی کردند. نمی توانستم طلبکاران را راضی کنم که من را زندان نبرند. روزهای زندان روزهای سختی بود. حسرت یک هوای تازه را همیشه داشتم. شاید باورتان نشود که حتی شنیدن صدای یک موتور یا یک ماشین برایم حسرت بود. دلتنگی خیلی زیاد بود. آنجا که بودم، برادرم را از دست دادم و برای تشییع جنازه اش نتوانستم بروم. خانواده ام حتی توان این را نداشتند که برایم سند بگذارند تا چند روز مرخصی بیایم. چهار سال را بدون یک روز آزادی و مرخصی گذراندم اما امید زیادی داشتم چون از همان اول تکیه ام به امام رضا^(ع) بود.»

زیارت مقابل یک پوستر

در بند که باشی، تازه می فهمی یک لحظه آزادی چه طعمی دارد. تازه می فهمی که حتی صدای یک موتور گازی از پشت پنجره چقدر معنا می تواند داشته باشد. در بند که هستی تازه می فهمی که به بعضی چیزها باید دل خوش کنی، به یک ساعت هواخوری، به یک ربع ملاقات و به یک قاب عکس. «روزهای سختی بود و تازه آنجا بود که می فهمیدم آزادی چه معنایی دارد. زمانی که می خواستند حکم جلبم را بگیرند و گرفتار بودم، هر شب حرم می آمدم و از امام می خواستم به دادم برسد. امید زیادی به آقا داشتم. اتفاقاً در نمازخانه زندان یک پوستر از حرم امام رضا^(ع) بود که همان زیارتگاه ما شده بود. هر روز صبح موقع نماز با آن تصویر به نیت حرم، زیارت می کردیم و اشک می ریختم و به آقا متوسل می شدیم. هر روز ساعت ۸ صبح که زیارت خاصه حضرت در زندان پخش می شد، نمی دانید چه حالی به بچه ها دست می داد. همین ها زیارت های ما بود. وقتی شب های قدر تلویزیون حرم را پخش می کرد، با خودم می گفتم یعنی می شود که من هم یک روز دوباره حرم بروم؟ تلویزیون که روشن می شد و حرم امام رضا^(ع) را نشان می داد، همه پای آن می ریختند. تا دلتنگ می شدیم، به همان پوستر می چسبیدیم. گاهی هم پرچم حرم را داخل زندان می آوردند که حال ما را خیلی خوب می کرد. پرچم را می بوسیدیم و زیارت می کردیم. همیشه به خدام التماس دعا می گفتیم. حتی نیات متبرکی را که برای ما می آوردند کم کم و ذره ذره می خوردیم چون معتقد بودیم که این نیات متبرک است. یک ثانیه در حرم بودن برای بچه های در بند آرزوست.»

امام هشتم (ع) شفاعت کرد

توسل ها و دلبستگی ها به غریب الغریا گره از کار زهر خانم باز می کند و پرونده اش به دست خدام نیکوکاری می رسد که در آزادسازی زندانیان خدمت می کنند. «آخرین باری که پرچم را بوسیدم، دلم خیلی شکست. وقتی خدام از زندان بیرون می رفتند، دستم را بلند کرده بودم و می گفتم امام رضا^(ع)، دستم را بگیر. بالآخره هم امام دستم را گرفت و یکی دو هفته بعد به من زنگ زدند و گفتند که پرونده ام را خدام خیر قبول کرده اند و پول واریز خواهد شد. همان جا با خودم عهد کردم به محض آزادی، اول از همه پایوس امام بروم؛ بعد هم به دست بوسی پدر و مادرم که در این مدت سختی زیادی را تحمل کردند. تا این دو کار را انجام ندادم، خانه نرفتم. از راه که رسیدم، حرم سجده شکر به جا آوردم و یکی یکی حاجات بچه های زندان را از آقا خواستم. خواستم آن ها هم پشت سر من بیرون بیایند و آزاد شوند.»